

به نام خدای مهربان

۳ قصه‌ها و افسانه‌های ایرانی

# افسانه‌های خراسانی

بازنویسی شهناز آذرینوش  
تصویرگر: ساناز کریمی طاری

ناشر پیشرو در انتشار  
کتاب‌های مناسب برای  
کودکان و نوجوانان

واحد کودک و نوجوان  
موسسه‌ی نشر و  
تحقیقات ذکر

کتاب‌های  
قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محشمه، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۲  
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
اینستاگرام: ghasedakbooks • تلگرام: @ghasedakbooks • [www.ghasedakbooks.ir](http://www.ghasedakbooks.ir)

## افسانه‌های خراسانی

- سرناسه: آذرینوش، شهناز، ۱۳۵۲-  
عنوان و نام پدیدآور: افسانه‌های خراسانی/  
بازنویسی شهناز آذرینوش؛ تصویرگر ساناز کریمی  
مشخصات نشر: تهران: نشر ذکر، کتاب‌های قاصدک.  
مشخصات ظاهری: ۲۱۲ ص:، ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.  
شابک: ۷-۱۳۵-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸-۲  
۲-۵۵۷-۰۵۷-۶۲۲-۲۳۷-۹۷۸-۲
  - بازنویسی: شهناز آذرینوش  
تصویرگر: ساناز کریمی طاری  
مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون حقیقی  
ویراستار: فیروزه دلگشایی  
زیر نظر شورای بررسی  
لیتوگرافی: گلپا • کد: ۰۵/۹۰۹
  - چاپ اول: ۱۴۰۱ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
شابک: ۲-۵۵۷-۰۵۷-۶۲۲-۹۷۸-۲  
شابک دوره: ۷-۱۳۵-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸-۲  
کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای  
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
  - وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های خراسانی  
موضوع: Legends -- Iran -- Khorasan  
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها  
موضوع: Short stories, Persian -- Collections -- ۲۰th century
  - شناسه افزوده: کریمی، ساناز، تصویرگر  
رده‌بندی کنگره: PIR۸۷۹۵  
رده‌بندی دیویی: ۳۹۸/۲۰۹۵۵۸۲ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۷۳۲۴۲  
این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.
- قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

## مقدمه

ایران سرزمینی گسترده است که از تنوع قومی و نژادی فراوانی برخوردار است و همین امر موجب وجود انواع افسانه‌ها در میان اقوام ایرانی می‌باشد. هر افسانه می‌تواند بخشی از حیات فرهنگی و جلوه‌ای از نوع تفکر و نگاه اقوام مختلف ایران به زندگی باشد.

افسانه‌های هر ملت، میراث معنوی آن ملت است که به صورت سینه به سینه و در قالب ادبیات شفاهی منتقل شده است.

عموماً مردم برای بیان مفاهیم آموزنده و حکمت‌های تربیتی از افسانه و قصه برای فرزندانشان استفاده می‌کنند و برای این کار از فضای تخیلی استفاده می‌کنند. اما به طور کلی مفاهیم تربیتی و پیروزی همیشگی خوبی بر بدی و مسائلی از این دست، باعث می‌شوند که از افسانه‌ها برای مخاطبان کودک و نوجوان استفاده شود. با این حال باید توجه داشت که افسانه‌ها و حکایت‌های قدیمی و تاریخی، دربردارنده‌ی آرزوها، ایده‌آل‌ها و آرمان‌های یک ملت یا قوم هستند.

می‌توان به نوعی منشاء و ریشه‌ی افسانه‌ها را ارج گذاشتن به فضیلت‌های انسانی و رذیلت‌های اخلاقی و شیطانی دانست و هر ملتی، به تناسب گذشته و حال خود، افسانه‌هایی دارد. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و البته در این حوزه میراث غنی و گرانقدری هم دارد. با این حال، عموم مخاطبان ایرانی، از این نکته غافل بوده‌اند.

فرق میان افسانه با قصه نیز در این است که افسانه قالبی است که کلیه‌ی ویژگی‌های لفظی قصه را داراست با این تفاوت که عناصر خیالی و امور خارق‌العاده در آن زیادتر و قوی‌تر است.

افسانه‌های ایرانی، بخش عظیمی از فولکور غنی ما را تشکیل می‌دهد و قرن‌هاست که زندگی و آداب و رسوم جامعه‌ی ما ایرانیان با هزاران افسانه و قصه ممزوج است.

افسانه‌ها به‌طور کلی در زندگی و ادبیات هر قوم و ملتی دارای اهمیت و شایان مطالعه است.

## فهرست

۲	..... مقدمه
۵	..... هفت محمد، هفت علی و هفت فاطمه
۱۴	..... مورچه‌ی مؤمن
۱۸	..... یک نفر و نصفی دوست
۲۵	..... شاه عباس و سه دختر
۳۲	..... وزیر نادان و کشاورز دانا
۳۶	..... فاطمه نه من ریس، یک سیر خور
۴۰	..... گریگ سرشکسته
۴۳	..... ماهر و استادش
۵۰	..... گل خندان
۷۶	..... گریگ و روباه
۸۶	..... گریه و تازی و ازدها
۱۰۸	..... مغز بادام



## هفت محمد، هفت علی و هفت فاطمه

**بعضی وقت‌ها** یکی زنگ خانه را می‌زند و از صاحبخانه حبوبات و برنج برای درست کردن آش نذری می‌خواهد شاید ندانید این چه کسی است؟ حالا برایتان می‌گوییم. سال‌ها پیش مردی با تنها دخترش زندگی می‌کرد. یک سال بود که زنش از دنیا رفته بود و مرد کم‌کم به فکر افتاد که زن بگیرد. نمی‌دانم چطور و کجا ولی خیلی زود سر و کله‌ی زن‌بابا، بالای سر دختر پیدا شد.



او کاری به جز دستور دادن و امر و نهی کردن بلد نبود. شب که مرد به خانه می‌آمد خوش اخلاق و مهربان بود ولی وقتی شوهرش سر کار می‌رفت چشمتان روز بد نبیند، آن قدر دختر بیچاره را اذیت می‌کرد که نگو!

یک روز صبح به دختر گفت: «آهای برو لباس‌های چرک را ببر سر چشمه بشور همان جا پهن کن خشک شوند بعد بیاور خانه.» دختر بیچاره بقچه‌ی لباس چرک‌ها را دستش گرفت و رفت. تا چشمه راه زیادی بود. با زحمت به آنجا رسید. لباس‌ها را شست، روی سنگ‌های کنار چشمه پهن کرد، یکدفعه باد و طوفان شد لباس‌ها هر کدام به یک طرف رفتند، دختر هر چه تلاش کرد و این طرف و آن طرف دوید نتوانست لباس‌ها را جمع کند. برگشت کنار چشمه و شروع کرد به گریه کردن.

